

چکیده

براساس آنچه از قرآن کریم، روایات معصومین و فرمایشات بزرگان می توان استنباط نمود مواردی همچون، اتصال به حضرت حق، عبادت و معرفت و اینکه نظام هستی بیانگر خدای حکیم و قادر عالمی است که موجودات آینه تمام نمای حقند، به عنوان اهداف خلقت مطرح می گردد. در این راستا جایگاه انسان در هستی از اهمیت خاصی برخوردار است. حقیقت این است که سخن گفتن پیرامون انسان و ابعاد وجودی انسان، کار بسیار سخت و دشواری است. لذا همواره تعداد قلیلی از انسانها در صدد شناخت وجود خود بر آمده و سعی می کنند به حقیقت شناخت خویش نائل گردند و پی به عظمت و بزرگی مقام انسان در صحنه هستی ببرند. در این راستا شخصیت‌های بنامی همچون امام خمینی که خود دارای مراتب علمی و عملی و الایی در این مقام می باشن نکات قابل دقت و تأملی دارند که در این نوشتار به آن اشاره گشت. تعریف انسان کامل تعریف انسان کامل عرفانی و ضروت و بررسی مهمترین ویژگیهای او از جمله نکات قابل اشاره است که در این نوشتار به آن پرداخته شد.

کلید واژه: انسان کامل، اسم اعظم، خلیفه خدا، قلب عالم، واسطه فیض، تجلی

مقدمه

هر انسانی باندک تأمل و تفکری درمی یابد که بین او و بقیه موجودات تفاوت آشکاری وجود دارد. گرچه براساس اشتراک معنوی مابۀ الا شترک همه موجودات دراصل وجود است لیکن مابۀ الامتیاز آنها نیز دراصل وجود است. ولذا برخی، همانند انسان بر دیگر موجودات برتری خاصی دارند. براساس ادله قرآنی و روایی که به آن اشاره خواهد گشت در میان این موجودات آنکه از بقیه بالاتر بوده، دارای فضیلت و کرامت و الاتری است انسان می باشد. که می تواند همه امکانات اطراف خویش را تحت اراده و تسخیر خود قرار داده و از آنها بهره مند گردد. آنچه که از فحوای آیات و روایات برمی آید انسان با ارزش ترین و بزرگترین مخلوق الهی است که به تعبیری قبله همه موجودات شمرده می شود. همه برای او خلق شدند و اگر او خلق نمی شد خلقت ناقص بود. اوست که می تواند فرمانروای گیتی و خلیفه الهی در زمین گردد. اوست که می تواند به رازهای نهفته در نظام هستی پی برده و آن را کشف نماید. اوست که می تواند مظهر تام آینه کامل حق نما باشد که خدای متعال با خلقتش به خویش تبریک گفته است و فرمود:

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^۲ ..

هر چند سؤال از خدا، انسان و هستی همیشه به عنوان سه سؤال اساسی برای انسان مطرح بوده است. در این میان توجه به انسان و شناخت او از اهمیت ویژه برخوردار است تا آنجا که دعوت به شناخت انسان به عنوان مخلوقی پیچیده، از تعالیم اصلی بسیاری از مکاتب فلسفی، عرفانی و ادیان بوده است. عدم شناخت انسان، جهل به همه چیز دانسته شده است. از امام علی علیه السلام است که:

لَا تَجْهَلُ نَفْسَكَ؛ فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ^۳.

«به خویشتن ناآگاه مباش؛ زیرا کسی که خود را نشناسد، هیچ چیز را نمی شناسد.»

^۱ - استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده ملایر

^۲ - مومنون: ۱۴

^۳ - غرر الحکم: ۱۰۳۳۷

یکی از اصلی‌ترین شعارهای سقراط حکیم به این صورت ذکر شده است: «خودت را بشناس». گاندی رهبر فقید هند نیز می‌گوید:

« در دنیا فقط یک حقیقت وجود دارد و آن شناسایی خود است . هرکس خود را شناخت خدا و دیگران را شناخته است . اما هرکس خود را نشناخت هیچ چیز را نشناخته است»^۴

از منظر ملاصدرا بهترین راه شناخت انسان علم حضوری انسان به خویشتن یعنی حضور خود برای خویشتن و درک شهودی خود می‌باشد. کسی که از خویشتن خویش که حقیقت اوست فاصله بگیرد از درک و دریافت هر حقیقتی ناتوان خواهد بود.^۵

در مورد انسان و شناخت ابعاد وجودی او و هرچند از منظر متعدد سخن گفته شده لیکن نظر ما در این نوشتار نگاهی کوتاه به اندیشه‌های حضرت امام خمینی در مورد جایگاه انسان کامل است.

ضرورت انسان کامل

از جمله نکات حائز اهمیت در مورد انسان کامل، ضرورت وجود او در عالم هستی است. به گونه‌ای که اگر او نبوده باشد عالم به مقصد خود نمی‌رسد. این مسئله چه در کلام و فلسفه اسلامی و چه در میان عرفا مورد بحث واقع شده و سخنان فراوانی در این مورد بیان گشته لیکن ما در اینجا به طور اختصار به نظرات حضرت امام توجه می‌نماییم.

در اندیشه اسلامی، پیامبر و امام ائمه علیه السلام بعنوان انسانهای کاملی هستند که تمام دایره وجود بر محور آنها می‌چرخد . حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

لِيَعْلَمَ أَنَّ مَجَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى.^۶
می‌داند که جایگاه من در اینجا مانند ستون در سنگ آسیا است.

بنابر این همانطور که سنگ آسیاب بر محور میله‌ای که در درون آن قرار گرفته می‌چرخد که اگر آن میله نباشد سنگ از حرکت باز می‌ماند عالم هستی نیز بر محور انسان کاملی مانند پیامبر یا ائمه می‌چرخد از این رو وقتی انسان کاملی از دنیا می‌رود باید کاملی دیگر در جای او قرار گیرد تا عالم ویران نگردد. در روایت آمده است:

لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ^۷

اگر زمین بدون حجت باشد اهلش را فرومی‌برد

^۴-ر.ک. مجموعه آثار شهید مطهری . ج ۲، ص ۳۰۶

^۵-ملاصدرا، رساله سه اصل، ص ۱۵. ر.ک کرامت انسان از دیدگاه ملاصدرا و کانت، ص ۴۰

^۶. نهج البلاغه، خطبه شششنبه.

^۷. ر.ک. اصول کافی باب الحجه.

صدرالمتألهین در ذیل این روایت می گوید:

مراد حضرت آن است که چون عالم با تمام آن چه در آن است برای انسان کامل خلق شده اگر فرض شود که بدون او باشد از درجه هستی ساقط می گردد.^۸

از این روست که اولین انسانی که در عالم هستی خلق شده ، باید انسان کامل بوده، و اگر در هم ة هستی دو نفر از نوع انسان باقی مانده باشند حتماً یک نفر باید انسان کامل و امام بوده باشد . و تفاوتی نمی کند که این انسان کامل ظاهر و آشکار باشد یا در غیبت بسر برد:

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرماید:

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمًا خَائِفًا مَعْمُورًا لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ.^۹
«بلی زمین تهی نماند از کسی که حجّت بر پای خداست، یا پدیدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیده هاست. تا حجّت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود،»

می‌توان گفت که زمین هرگز از حجّت خدا، که برای خدا قیام کند خالی نیست این حجّت یا در حضور و مورد مشاهده همگان است و یا در حال غیبت به سر می برد تا اینکه حجّت‌ها و دلایل حق ضایع نگردد.

بوعلی سینا، در نمط نهم کتاب اشارات و تنبیهات، در مسئله فلسفه نبوت، نیاز به انسان کاملی همچون پیامبر را از نیاز انسان به گودی پا، ابرو و مژه و چشم، واجب تر می داند:

«نیاز به چنین انسانی و پدید آمدن او برای حفظ نوع انسانی بیش تر است از حاجت انسان ها به مژه و گودی زیر پا و امثال آن که نقش ی چندان در زندگی انسانی ندارد . و عنایت الهی که اقتضاء نموده تا انسان از منافع مژه و گودی پا بی نصیب نباشد چگونه اساس این امور را که وجود پیامبر است اقتضا نکند بنابر این خلقت و ارسال پیامبران الهی واجب و ضروری می باشد.»^{۱۰}

رابطه انسان کامل با خدا

حضرت امام در جهت نزدیکی ارتباط انسان کامل با خدا می فرماید:

«خدا در قلب اولیا و انسانهای کامل که از هر دو عالم رها و در پرتو تربیت اویند تدبیر می کند . انسانهای کامل کاری از سوی خود انجام نمی دهند کار آنان کار خداست از این رو فعل آنان در کمند زمان و مکان قرار ندارد و می تواند همراه باطی مکان و بسط زمان باشد و همه عوالم در برابر ولی کامل خاضع و فروتن هستند چون اسم اعظم در اختیار اوست.»

^۸ ملاصدرا، شرح اصول کافی، کتاب الحجّه، ج ۱۰، ص ۴۶۲.

^۹ نهج البلاغه، حکمت، ۱۴۷.

^{۱۰} اشارات بوعلی، نمط نهم، ج ۳، ص ۳۷۱. ر.ک. انسان کامل از دیدگاه امام و عرفا، ص ۵۱.

ایشان، در جایی دیگر در مورد عجز اولیا کمل در برابر خدا می فرماید:

دست آمال اهل معرفت از دامن کبرپایش کوتاه و پای سلوک اصحاب قلوب از وصول به بارگاه قدسش را جل است . غایت معرفت اولیا کمل ما عرفناک و نهایت سیر اصحاب اسرار ما عبدناک است . سر حلقه اهل معرفت و امیر اصحاب توحید در این مقام رفیع: کمال الاخلاص نفی الصفات عنه^{۱۱} فرماید و پیشوای اهل سلوک و سید ساجدین و عارفین در این پیشگاه منبع : ضَلَّتْ فَيْكَ الصَّفَاتُ، وَ تَفَسَّخَتْ دُونَكَ النُّعُوتُ،^{۱۲} سراید.^{۱۳}

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

یکی دیگر از زیباترین جلوه های ارتباط انسان با خدا را میتوان در مورد حدیث قرب فرائض و نوافل بیان داشت . اصولاً در چنین بیاناتی است که انسان کامل عرفانی معرفی می شود . انسانی که تمام غرق در حقتعالی شده تمام حرکات و سکنت و رفتار و گفتار وی رنگ الهی پیدا می کند- او خود را نمی بیند بلکه همه چیز را حق می بیند . حضرت امام در این زمینه می فرماید:

«پس از آنکه انسان سالک قدم بر فرق انیت و انانیت خود گذاشت و از این بیت (بیت مظلّمه نفس) خارج شد و در طلب مقصد اصلی و خداجویی منازل و مراحل تعینات را سیر کرد و قدم بر فرق هر یک گذاشت و حجب ظلمانی و نورانی را فرق نمود و دل از همه موجودات و کائنات برکند و بتها را از کعبه دل به ید ولایت مآبی فرو ریخت و کواکب اقمار و شمس از افق قلبش افول کردند و وجهه دلش یک رو و یک جهت بی کدورت تعلق به غیر الهی شد و حال قلبش جهت وجهی للذی فطراسموات والارض شد و فانی در اسما و ذات و افعال گردید پس در این حال از خود بی خود شود و محو کلی برایش حاصل شود و صعق مطلق رخ دهد. پس حق در وجود او کارگر شود و به سمع حق بشنود و به بصر حق ببیند و به ید قدرت حق بطش کند و به لسان حق نطق کند و به حق ببیند و جز حق نبیند و به حق نطق کند و جز حق نطق نکند از غیر حق کور و کر و لال شود و چشمش و گوشش جز به حق با نشود و این مقام حاصل نشود مگر با جذبّه الهیه و جذبّه نار عشق که بدین جذبّه عشق لایزال منقرب به حق شود ... پس منتهای قرب نوافل فانی کلی و اضمحلال مطلق و تلاشی تام است . و نتیجه آن: کنت سمعه الذی یسمع به ... است. پس از این حالت که صحو بعد المحو دست داد . وجود او وجود حقانی گردد و حق تعالی در مرآت جمال او موجودات دیگر را مشاهده فرماید بلکه هم افق با مشیت گردد . و اگر انسان کامل باشد با مشیت مطلقه هم افق گردد و در این حال حق تعالی به او ببیند و می شنود و بطش کند و خود او اراده نافذ حق و مشیت کامله و علم فعلی است.»^{۱۴}

این ثمره بلند عرفان ناب است که از یک سو حقتعالی چشم و گوش انسان می شود:

۱۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

۱۲. صحیفه سجادیه، اوصاف در مقام صفت سرگشته اند و تعریف ها در پای حضرتت از هم گسیخته اند دعای ۳۲.

۱۳. آداب الصلاة، ص ۳۰۵.

۱۴. چهل حدیث، حدیث ۳۴، ص ۵۹۲ - ۵۸۹.

مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعْتَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْ طِشُّ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجِبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ.^{۱۵}

و هیچ یک از بندگانش بمن تقرب نجوید با عملی که نزد من محبوبتر باشد از آنچه بر او واجب کرده ام، و بدرستی که بوسیله نافله بمن تقرب جوید تا آنجا که من دوستش دارم، و چون دوستش دارم آنگاه گوش او شوم که بدان بشنود، و چشمش شوم که بدان ببیند، و زبانش گردم که بدان بگوید، و دستش شوم که بدان برگیرد، اگر بخواند اجابتش کنم، و اگر خواهشی از من کند باو بدهم.

و این در سایه قرب نوافل است. و اما از سوی دیگر باز انسان کامل الهی به جایی می رسد خود چشم و گوش و دست الهی می گردد. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

انا علم الله و انا قلب الله و لسان الله الناطق و عين الله و جنب الله و انا يدالله^{۱۶}
«من علم خدای و من قلب خدایم و زبان گویای خداهستم. و من چشم خدا و کنار خدا و دست خداهستم.»

جناب خواجه طوسی در شرح اشارات ابن سینا می نویسد:

«عارف چون از خود منقطع شدوبه حق متصل شد، تمام قدرتها را مستغرق در قدرت حق، و همه علوم را مستغرق در علم حق می بیند، و جمیع ارادات را مستغرق در اراده او، پس تمام وجودات و کمالات وجودات را صادر از او و فائز از ناحیه او می بیند، پس حق تعالی در این هنگام سمع و بصر و قدرت و علم وجود او گردد. پس عارف در این حال متخلق به اخلاق الله شود»^{۱۷}

از منظر عرفا، انسان کامل ترین تجلیگاه حق تعالی و نسخه الهی معرفی می شود که در ذات صفات و افعال مثال خداوند است. به طوری که شناخت انسان نتیجه اش شناخت عالم و شناخت چگونگی ارتباط آن با مبداء هستی می باشد^{۱۸}

اینجاست که باید دقت شود اگر عرفان ناب و انسان کامل عرفانی را کنار بگذاریم چگونه میتوان این روایات پرمعنی و سنگین را معنی کرد - واقعاً چگونه میتوان در غیر از مکتب عرفان تفسیر صحیحی از این معانی بدست داد. مگر نه این است که انسان کامل مظهر اتم و اکمل الهی است و نگاه به او نگاه حق تعالی است.

به نظر نویسندگان این سطور باید در این بیانات دقت بسزایی صورت گیرد. وقتی در قرآن کریم از درختی ندای انالحق بلندی شود چرا از انسان کامل برنخیزد. به قول شبستری در گلشن راز:

روا باشد انا الحق از درختی
چرا نبود روا از نیک بختی

^{۱۵} - کلینی. اصول کافی. ترجمه مصطفوی جلد ۴ ص ۵۴. ح ۷ و ۸

^{۱۶} . توحید صدوق، ص ۱۶۴، ب ۲۲، حدیث ۱. شرح اصول کافی، محمد صالح مازندرانی، جلد چهارم، ص ۲۲۵، حدیث ۸.

^{۱۷} - شرح اشارات، ج ۳، ص ۳۸۹، نمط ۹ فصل ۱۹، ر. ک. چهل حدیث امام. حدیث سی و چهار، ص ۵۹۳

^{۱۸} - ر. ک. کرامت انسان از دیدگاه ملاصدرا و کانت، ص ۴۲

در برخی از روایات نیز آمده است:

من تقرب الی شبراً تقرب الیه ذراعاً و من تقرب الی ذراعاً تقرب الیه باعاً و من اتانی بمشی اتیته هرولة^{۱۹}
ابن عربی در مورد الوهیت سخن مهمی دارد. او می گوید:

ما با مالوهیت خود خدا را اله ساخته ایم. او شناخته نمی شود مگر اینکه ما شناخته شویم.^{۲۰}

فالالوهیة تطلب المالوه و الربوبیة تطلب المربوب، مربوب یعنی عالم و مالوه نیز یعنی عالم^{۲۱}

او همچنین در مورد شناخت خدا می گوید:

فمعرفةک بالله انه اهلک انتجتہ معرفتک بذاتک و لذلك ما احالک الله فی العلم به الا علیک و علی العالم.

شناخت تو به خدا و اینکه او به توست نتیجه شناخت توبه ذات خودت است. از این رو خدا تو را در علم به او جز به تو و به جهان و وی آور نکرده است.^{۲۲}

می بینم طبق این بیان بین شناخت انسان و شناخت خدا ارتباط تنگاتنگی وجود دارد من عرف نفسه فقد عرف ربه ابن عربی در جاهای دیگر کلام خویش این را گفته بود که خدا را فقط انسان کامل و انسان کلمل را فقط خدا می شناسد.

فلا يعرفه الا الله و لا يعرف الله الا الانسان الکامل.^{۲۳}

حضرت امام نیز در مورد انسان کامل و مقام الوهیت کلام بلندی دارند:

بدان که نسبت میان عین ثابت انسان کامل و سایر اعیان در حضرت اعیان مانند نسبت میان اسم اعظم الله در حضرت و احدیت از یک سو و دیگر اسما از سوی دیگر است و این نسبت در هر دو جهت اش محفوظ است . یعنی هم جهت غیب که از آن تعبیر بقیض اقدس می شود و هم جهت ظهور که از آن به اسم اعظم الله و مقام الوهیت و حضرت و احدیت و حضرت جمع تعبیر می شود. پس همانگونه که اسم اعظم با جهت غیبی بجز ظهور در مرآت ظهوری ندارد و هیچ تعیینی را نمی پذیرد و با جهت دیگرش در همه مراتب اسمائیه ظهور نموده و شعاع نورش به آئینه های اسما منعکس می شود و آنگاه ظهور دیگر اسما به پیرو ظهور اوست هم چنین است عین ثابت انسان کامل با آن جهت جمعی اجمالی که به حضرت جمعی منتسب است در صورت های اعیان ظاهر نمی شود پس او از این جهت غیب است و با جهت دیگرش در صورت های اعیان بر حسب استعداد مقامی که هر یک دارند و صفا و کدورتی که در آئینه وجود هست ظاهر است.^{۲۴}

اسفار اربعه انسان به بیان امام

عرفا برای انسانهای در مسیر کمال سفرهایی را ذکر می کنند که در این سفرها انسان سالک از خلق شروع کرده به حق رسیده و سپس از حق سوی خلق آمده و آنها را به سوی حق راهنمایی می کند.

حکیم متاله ملاصدرا، در کتاب شریف اسفار اربعه خود سفرهای انسان را اینگونه بیان می دارد:

^{۱۹}. صحیحہ بخاری، انتشارات دارالفکر، بیروت، ج ۸، ص ۱۷۱. به نقل از فلسفه عرفان سیدیحیی یشربی، ص ۲۱۴.

^{۲۰}. فصوص الحکم، ص ۱۱۹.

^{۲۱}. ممدالهم، ص ۲۹۹.

^{۲۲}. فتوحات، ج ۳، ص ۵۴۴.

^{۲۳}. همان، ج ۳، ص ۲۸۲.

^{۲۴}. مصباح الهدایه، ترجمه سید احمد فہری، ص ۶۶.

و اعلم انّ للسلاک من العرفا و الاولیاء اسفاراً اربعه. احدها السفر من الخلق الی الخلق، و ثانیها السفر بالحق فی الحقو السفر الثالث یقابل الاول لانه من الحق الی الحق و الرابع یقابل الثانی من وجه لانه بالحق فی الخلق^{۲۵} عارف کامل، آقا محمد رضا قمشه ای در رساله ای که در تحقیق اسفار اربعه نگاشته اند در تعریف سفر گویند:

بدانکه سفر عبارت از آن است که انسان از وطن خود حرکت کرده و با طی منازلی به سوی مقصد روی بنهد و یک قسم از سفر صوری و ظاهری است که معلوم است و نیازی به بیان ندارد و یک قسم آن معنوی است . و سفر معنوی چهار نوع است:

سفر از خلق به سوی حق. حجابهای ظلمانی و نورانی را از میان برمی دارد.

سفر از حق به سوی حق به وسیله حق - سالک به مقام ولایت رسیده و وجودش حقانی شده است.

سفر از حق به سوی خلق... با ابقاء خداوندی باقی می ماند.

سفر از خلق به سوی خلق بوسیله حق. در این سفر مخلوقات و آثار و لوازم آنها را مشاهده می کند.^{۲۶}

حضرت امام رضوان الله علیه در کتاب شریف مصباح الهدایه بعد از بیان عارف کامل ، آقا محمد رضا قمشه ای در مورد اسفار اربعه، نظر خود را در مورد اسفار اربعه اینگونه بیان می دارند:

به نظر من سفر اول که سفر از خلق به سوی حق مقید است به این طریق است که حجاب هایی را که جنبه یلی الخلقی دارد از میان بردارد و جمال حضرت حق را مشاهده کند بوسیله ظهور فعلی حضرت حق در عالم وجود و این ظهور فعلی در حقیقت ظهور ذات است در مراتب هستی و این همان جنبه یلی الخلقی است.

و عبارت دیگر مشاهده جمال حق به آن است که وجه حضرت حق و وج ه الله در نزد او منکشف میشود و پایان این سفر آن است که همه خلق را ظهور حضرت حق می بیند و همه را آیات او می نگرد . پس سفر اول به پایان می رسد و سفر دوم شروع میشود.

یعنی سفر از حق مقید به حق مطلق، پس هویات وجودیه در نزد او مضمحل گشته و تعینات خلقی بطور کلی در نظر او مستهلک میشود و با ظهور وحدت تام قیامت کبری بر پا می شود و حق تعالی به مقام وحدانیت برای او تجلی می کند و در این مقام است که اشیاء را اصلاً نمی بیند و از ذات و صفات و افعال خود فانی میشود و در این سفر اگر از انانیت او چیزی باقی مانده باشد شیطانی که در جان اوست به صفت ربوبیت ظهور می کند و شطح از او سر می زند و این شطوحیات که از دیگران صادر شده است همه از نقصان سالک و سلوک بوده است...

پس در این مرحله اگر عنایت الهی در مقام تقدیر استعدادها شامل حال او شده باشد چنانچه شیخ عربی گفته است: قابل نمی شود مگر از ناحیه فیض اقدس، خدای تعالی او را بخویشتن باز می گرداند و سفر سوم را شروع می کند.

^{۲۵}. اسفار اربعه، ج ۱، ص ۱۳.

^{۲۶}. امام خمینی، ترجمه مصباح الهدایه، صص ۲۰۸ - ۲۰۶.

و آن سفر از حق به سوی خلقی حقی بالحق است، یعنی سفر از حضرت احدیت جمعی بحضرت اعیان ثابت و در این سفر حقایق اشیاء و کمالات آنان و کیفیت ترقی شان بمقام نخستین شان و بازگشت آنان بوطن اصلی شان برای او منکشف می گردد و تا در این سفر است نمی تواند پیغمبر باشد و حق تشریح ندارد زیرا هنوز به سوی خلق در نشات عینی بازنگشته است. پس قدم در راه سفر چهارم می گذارد.

و آن سفر از خلقی که همان حق است، یعنی از حضرت اعیان ثابت به سوی خلق یعنی به سوی اعیان خارجی و به وسیله حق یعنی بوجود حقانی خودش در حالی که در همه چیز جمال حق را مشاهده می کند و مقاماتی را بحضرت اعیان و بالاتر می داند و از کیفیت وصول آنها به وطن اصلی شان آگاه است و در این سفر است که دین و شریعت می آورد...^{۲۷}

واضح است که مقامات و مراتب انسانی کامل در طی این سفرها مانند هم نیست و ممکن است با هم تفاوت داشته باشند. بعضی از انبیاء و مرسلین همه عالم را با ظهور اسم الرحمن و برخی با اسم جامع الله نگاه می کنند.^{۲۸}

ویژگیهای انسان کامل

بزرگترین محل تجلی الهی

در مورد جایگاه انسان در عالم هستی بسیار سخن گفته و میشود، اما در دیدگاه عرفا سخنان بسیار مهم و پرمعنایی را شاهد هستیم که حاکی از جایگاه ویژه انسان کامل در صحنه هستی دارد.

از جمله ویژگیهایی که در مورد انسان کامل گفته میشود که می تواند جهت ارتباط انسان شناسی، خداشناسی و جهان شناسی عرفانی را نشان دهد، محل تجلی کامل حق تعالی بودن، انسان کامل است - خدای تعالی وقتی تجلی می کند و خود را در آینه موجودات نشان می دهد، بزرگترین تجلی گاه الهی، انسان کامل است.

حضرت امام می فرماید:

خدای سبحان به مقتضای اسم کل یوم هو فی شان در هر آن شان خاصی دارد و ممکن نیست که با همه شئون خود تجلی کند مگر بر انسان کامل. زیرا هر موجود دیگر از موجودات عالم مانند عقول مجرد. فرشتگان مهیمن، تا نفوس کلیه الهیه و ملائکه مدبره که به تدبیر امور مامورند و ساکنان ملکوت علیا و سایر مراتب ملکوت از فرشتگان زمینی همه و همه هر کدام مظهر اسم خاصی هستند که پروردگارشان به همان اسم بر آنان تجلی می کند و برای هر یک از آنان مقام معلوم و مشخص وجود دارد که امکان گذر از آن را ندارند اما یثرب انسانی و مدینه نبوت در هیچ مقام خاصی توقف ندارد.^{۲۹}

با توجه به این که خدای متعال بحسب شان هر موجودی، تجلی خاصی دارد. هر موجودی که دارای سعه وجودی بیشتری باشد می تواند بیش از دیگر موجودات محل تجلی الهی باشد. و در این میان انسان کامل، خاصه انسان کاملی همچون پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله که اکمل از او وجود ندارد همه تجلیات را ادراک می کند. امام می فرماید:

^{۲۷}. همان، صص ۲۰۸. ۲۱۰، با تلخیص.

^{۲۸}. همان، ص ۲۱۱.

^{۲۹}. شرح دعای سحر، ترجمه احمد فیری، ص ۱۹۸.

حضرت پیامبر جامع الکلم است و کامل ترین موجود بین موجودات ممکنه است. و معنای نبوت ختمیه هم این است که ممکن نیست بیش از یکی باشد زیرا اکمل اوست چون می تواند همه تجلیات با عظمت را درک کند و کشف جمال آن طور که ممکن است در او روی می دهد لذا به همه موجودات از وجود کامل تا آخرین تجلیات می تواند رسیدگی کند.^{۳۰}

حضرت امام در جای دیگر می گوید:

بدان که ارباب معرفت و اصحاب قلوب فرمایند از برای هر یک از اسماء الهیه در حضرت واحدیت صورتی است تابع تجلی به فیض اقدس در حضرت علمیه بواسطه حب ذاتی و طلب مفاتیح غیب التي لا یعلمها الا هو و آن صورت را عین ثابت در اصطلاح اهل الله گویند. و به این تجلی به فیض اقدس که اعیان ثابته است محقق گردد. و اول اسمی که به تجلی احدیت و فیض اقدس در حضرت علمیه واحدیه ظهور یابد . و مرآت آن تجلی گردد اسم اعظم جامع الهی و مقام مسمای الهی است که در وجهه غیبیه عین تجلی به فیض اقدس است و در تجلی ظهوری کمال جلاواستجلاء عین مقام جمع واحدیت به اعتباری و کثرت اسمائیه به اعتباری است. تعیین اسم جامع و صورت آن عبارت از عین ثابت انسان کامل و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و اله و سلم است.^{۳۱}

ایشان در جایی دیگر می گویند:

انسان کامل غیر محدود، انسان کاملی که در همه صفات غیر محدود است و ظل ذات اقدس الهی است ... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انسان کاملی است که در راس مخروطه این عالم واقع است . ذات مقدس حقتعالی که غیب است و در عین حال ظاهر است مستجمع همه کمال به طور غیر متناهی است در رسول اکرم متجلی است به تمام اسماء و صفات و در قرآن متجلی است به تمام اسماء و صفات.^{۳۲}

ازسویی می توان اذعان نمود که خداوند نیاز به خلق دارد . البته این نیازمندی غیر از نیازمندی خلق به حق است چرا که مخلوقات فقر ذاتی دارند. نیاز حقتعالی به خلق ازباب ظهور و تجلی است. یعنی از این جهت خداوند به عالم نیازمند است که میخواهد اسماء و صفات خود را در موجودات و اعیان خارجی مشاهده کند به بیان دیگر نیازمندی حقتعالی به خود است . از آنجائیکه عالم و همه موجودات فعل حقتعالی بشمار می روند تجلی حقتعالی در عالم یا نیازمندی او به ظهور و تجلی در واقع نیازمندی او به افعال خود بشمار می رود نه نیازمندی به غیر.

خداوند بواسطه انسان کامل صفات و افعال خود را پس از تجلی مشاهده می کند - از نظر ابن عربی حقتعالی از حیث اسماء و صفات عین عالم است چرا که از حیث اسماء و صفات عالم تجلی اوست اما از حیث ذات مجرد از ماده و اوصاف است.^{۳۳}

^{۳۰}. حاشیه امام بر منظومه سبزواری، به نقل از انسان کامل از نگاه امام و عرفا، ص ۱۳۹.

^{۳۱}. شرح چهل حدیث، ص ۶۳۴.

^{۳۲}. صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۴۲۱ - ۴۲۰.

^{۳۳}. ر. ک: عبدالله نصری، انسان از دیدگاه مکاتب، انتشارات علامه طباطبائی، ۱۳۷۶.

روح عالم و واسطه فیض الهی

یکی دیگر از ویژگیهای انسان کامل این است که روح عالم بوده و عالم بمنزله جسدی است که با این روح صاحب حیات می شود.

ابن عربی می گوید:

وجعلها روحا للعالم وجعل اصناف العالم له کالا عضاء من الجسم للروح المد بر له.^{۳۴}
همچنان که نفس انسانی تدبیر بدن را به عهده دارد انسان کامل نیز تدبیر امور عالم را عهده دار است.

از این منظر انسان کامل نه تنها علت ایجاد عالم است و عالم به خاطر او بوجود آمده است بلکه سبب بقاء عالم نیز می باشد .
وفیض الهی در پرتو چنین موجودی بر نظام عالم و آدم فرو می ریزد.

خالق هستی در سایه وجود او جهان وجهانیان را حفظ می کند بنابراین عالم هستی آن هنگام که انسان کامل در آن وجود دارد حفظ خواهد شد.

خدای متعال انسان را بعنوان روح عالم و آینه تمام نمای هستی آفریدواین کون جامع که انسان کامل و خلیفه الهی نامیده می شود موجودی است که خداوند متعال بواسطه او به سوی عالم خلقت نظر کرده و آنها را مورد رحمت خود قرار می دهد.

حضرت امام نیز در مورد واسطه بودن انسان کامل، در مورد ایجاد موجودات و فیض الهی و رجوع موجودات به سوی حقتعالی می گوید:

...دیگر موجودات به توسط انسان رجوع به حق کنند . بلکه مرجع و معاد آنها به انسان است چنانچه در زیارت جامعه که اظهارنامه ای از مقامات ولایت را فرموده میفرماید : و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم . و میفرماید: بکم فتح الله و بکم یختم . و اینکه در آیه شریفه حق میفرماید : ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم^{۳۵} و در زیارت جامعه میفرماید : و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم، سری از اسرار توحید و اشاره به آن است که رجوع به انسان کامل رجوع الی الله است . زیرا که انسان کامل فانی مطلق و باقی به بقاالله است و از خود تعین و انیت و انا نیتی ندارد بلکه خود از اسما ی حسنا و اسم اعظم است . چنانچه اشاره به این معنی در قرآن و احادیث بسیار است.^{۳۶}

محل مشیت الهی

از جمله ویژگیهایی که در مورد انسان کامل از زبان عرفا بیان شده این است که انسان کامل محل مشیت الهی است.

^{۳۴}. الفتوحات، ج ۲، ص ۴۶۸.

^{۳۵}. غاشیة: ۲۵ - ۲۶.

^{۳۶}. تفسیر سوره حمد، ص ۴۴، آداب الصلاة، ص ۲۶۳.

در قرآن کریم و روایات آمده است تا مشیت و خواست الهی نباشد هیچ عملی صورت نمی گیرد. و ما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین^{۳۷}

از این منظر تمام مراتب هستی برخواسته از مشیت الهی بوده و غیر از آن نیست حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در برخی از تعبیر عرفانی خویش مشیت را با ولایت مطلقه محمدی یا مقام علوی متحد می دانند ای شان در شرح دعای سحر درباره مقام مشیت می گوید:

تدلی که در آیه مبارکه دنی فتدلی آمده همان فقر مطلق است که به آن مشیت گفته میشود و از آن به فیض مقدس، رحمت و اسعه، اسم اعظم ولایت مطلقه محمدی و یا مقام علوی تعبیر میشود و این همان لوایی است که آدم و تمام آنان که بعد از او آمده اند همه زیر آن قرار دارند که حضرت پیامبر از آن چنین خبر داده است:

ایشان در ادامه می گویند:

همه موجودات مظاهر حق سبحانه و تعین مشیت او هستند:

به نظر ایشان تمام سلسله وجود از عوالم غیب و شهود همه از تعینات مشیت و مظاهر قرآن هستند و بر اساس طریق ه اهل معرفت مشیت اولین صادر به حساب می آید که سایر مراتب وجود همه با مشیت ایجاد شده اند:

خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الاشياء بالمشیه

حضرت امام در کتاب چهل حدیث در مورد مشیت الهی می فرماید:

«مقام مشیت فعلیه مطلقه احاطه قیومیه دارد به جمیع موجودات ملکیه و ملکوتیه و جمیع موجودات به وجهی تعینات آن هستند. و به وجهی مظاهر آن می باشند و به حسب این مقام از مشیت فعلیه و مظهریت و فنای مشیت عباد در آن بلکه مظهریت و مرآتیت خود عباد و جمیع شئون آنها از آن، در این حدیث شریف فرموده است:

ای پسر آدم به مشیت من تو آن کسی هستی که مشیت می کنی. ذات تو و کمالات ذات تو عین مشیت من است. بلکه خود تو و کمالات از مظاهر و تعینات مشیت من است^{۳۸}

طبق نظر امام، انسان هر چه را اراده کند در تحت مشیت الهی است. این سخن می تواند تفسیری از همان آیه باشد که و ما تشاؤن الا ان یشاء الله^{۳۹}.

نکته ای که در اینجا حائز اهمیت است این می باشد که باید آن مشیت و خواست انسان و ارتباط آن با مشیت الهی را بدرستی فهمید. مشیت الهی به چه چیزی تعلق می گیرد. و همچنین کیفیت تعلق آن با انسان چگونه است.

حضرت امام در جایی دیگر، با استناد به کلامی از ابن عربی، مشیت الهی را متحد با حقیقت محمدیه صلی الله علیه و السلام می داند:

^{۳۷}. تکویر: ۲۹.

^{۳۸}. ر. ک: توحید صدوق، ب ۵۵، ح ۳۱، باب المشیه و الاراده، چهل حدیث، ح ۳۵، ص ۵۹۸.

^{۳۹}. تکویر، ۲۹.

بعد از آنکه نفوذ مشیت الهی و بسط و احاطه آن معلوم شد درک این حقیقت برای شما آسان خواهد شد که خداوند همه اشیاء را با مشیت آفریده و فعل او همان مشیت اوست . حتی وجود با مشیت ظاهر شده و این مشیت همان اسم اعظم است . چنان که عارف عربی می گوید : «وجود با بسم الله الرحمن الرحیم ظاهر شده است » و مشیت همان ریسمان محکم است که بین آسمان الهی و زمین آفرینش کشیده شده و کسی که به مقامی رسیده و افق او با افق مشیت یکی شده و آغاز و انجام جهان آفرینش به اوست همان حقیقت محمدیه و علوی صلوات الله علیهما است که خلیفه الهی بر اعیان ماهیات و مقام و احدیت مطلقه هستند.^{۴۰}

جامع اسماء الهی، اسم اعظم، حقیقت محمدیه
قبلا گفته شده که انسان کامل عصاره و خلاصه و از طرفی غایت خلقت است، از آنجایی که حقتعالی در آینه مخلوقات خود را نشان می دهد، و هر موجودی مظهري از اسماء و صفات الهی است، انسان کامل که همه هستی را در خود جمع نموده است میتواند جامع جمیع اسما و صفات الهی باشد.

استاد سید جلال آشتیانی در مورد اسم اعظم می گوید:

اسم اعظم دارای مقام جمع و تفصیل است . چه آنکه این اسم مبارک ام الاسماء است و به نحو وحدت و بساطت جامع جمیع اسما کلیه و جزئیه و فرعیه و اصلیه است . و این اسم که نه مفهوم آن، بلکه حقیقت آن به نحو تفصیل در کلیه مظاهر وجودیه متجلی است . و ان سالت الحق، تنزل این اسم از مقام غیب الغیوب به مقام احدیت و احدیت و مظاهر خلقیه جدا و منحا از تنزل ذات نمی باشد . بنا بر مسلک ائمه طایفه شیعه یعنی اهل بیت و خاتمان ولایت و وارثان مقام و احوال و علوم حضرت نبویه سلام الله علیه و آله اسم همان ذات حق به اعتبار صفتی از صفات جمالیه و جلالیه است.^{۴۱}

در اینکه اسم اعظم الهی چیست نیز در میان عرفا سخنان فراوانی وجود دارد. حضرت امام در این زمینه می فرمایند:

خدای تعالی را اسم اعظمی است که هر گاه به آن خوانده شود اگر بر درهای بسته آسمان خوانده شود درهای رحمت باز می شود و اگر بر تنگهای درهای زمین به آن نام خوانده شود درهای فرج گشوده گردد . و این نام اعظم را به حسب مقام الوهیت یک حقیقت است و به حسب مقام مالوهیت حقیقی دیگر و به حسب مقام لفظ و عبارت حقیقی سوم . و اما اسم اعظم به حسب مقام الوهیت و واحدیت آن اسمی است که جامع همه اسمای الهی است . و این اسم به تمام حقیقت خود تجلی نمی کند مگر برای خودش و برای آن کس از بندگان خدا که جلب رضایت حق را کرده باشد و آن بنده مظهر تام او گردیده باشد . یعنی صورت حقیقت انسانیت که به صورت همه عوالم است و این حقیقت انسانیه است که در تحت تربیت این اسم قرار می گیرد و در تمام نوع انسانی کسی که این اسم - آن چنان که هست- برای او تجلی کرده باشد کسی نیست به جز حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم و اولیای خدا که با آن حضرت در روحانیت متحدند. و اما اسم اعظم به حقیقت عینیه عبارت است از انسان کامل که خلیفه الله در همه عوالم است و او حقیقت محمدیه است که عین ثابتش در مقام الهیت با اسم اعظم متحد است و دیگر اعیان ثابته بلکه دیگر اسمای الهیه از تجلیات این حقیقت است پس حقیقت محمدیه بود که در همه عوالم از عالم عقل گرفته تا عالم هیولا تجلی کرد و جهان سرا پا ظهور آن حقیقت و تجلی آن است زیرا اعیان ثابته عین اسمای الهی

۴۰. ر.ک: شرح دعای سحر، ترجمه سید احمد فهري، ص ۱۴۲.

۴۱. امام خمینی، مصباح الهدایه، با مقدمه آشتیانی، ص ۱۴۸.

هستند و عین ثابت محمدی عینی اسم شریف الله یعنی اسم اعظم است و سایر اسماء صفات اعیان ثابتة از مظاهر و فروع او هستند پس حقیقت محمد همان حقیقتی است که در تمام عوالم از عقل تا به هیولای عالم تجلی کرده و همه عالم ظهور است و تجلیات او هستند چنانکه امیر مومنان (ع) فرمود: انا اللوح. انا القلم. انا العرش. انا الكرسي. انا السموات السبع انا نقطة باء بسملة... و اما حقیقت اسم اعظم به حسب لفظ و عبارت پس آن را فقط اولیای مرضیین و علمای راسخین می دانند و از دیگران مخفی است و آنچه در کتابهای عرفا و مشایخ از حروف اسم اعظم و کلمات آن نوشته شده، یا از روایات صحیح گرفته شده است و یا در اثر کشف و ریاضتی است که به هنگام فراغ و انصراف از دنیا که دار وحشت و دار ظلمت است برای آنان روی داده است.^{۴۲}

حضرت امام در جایی دیگر در مورد ارتباط انسان کامل با اسم اعظم الهی می فرمایند:

بدان که اسماء و صفات الهیه همگی کامل اند بلکه خود کمال اند زیرا آنجا نقصی وجود ندارد تا جبران شود و هر چه کمال در عالم وجود است همگی خود کمال اسماء الهی و تجلیات آنهاست و کاملترین اسماء الهی آن اسم است که جامع همه کمالات است و مظهر آن اسم انسان کامل که مستجمع جمیع صفات و اسماء الهیه و مظهر همه تجلیات حق است می باشد پس در اسماء الهیه اسم الله کاملترین اسماء است و در مظاهر اسماء انسان کامل، که کاملتر از همه مظاهر است.^{۴۳} در گلشن راز آمده است:

و چون حقیقت محمدی باصطلاح این طایفه عبارت از ذات احدیت است باعتبار تعین اول و مظهر اسم جامع الله است که : و انه لما قام عبدالله والله اسم ذات است باعتبار جمیع اسماء صفات و مجموع اسماء و صفات در تحت اسم الله مندرج است چو هر اسمی از اسماء عبارت از ذات هستی است باعتبار صفتی کالعلیم باعتبار العلم و القدر باعتبار القدرة و علی هذا القیاس بخلاف الله که ذات مسمی است باعتبار جمیع صفات و اسم اعظم است و الله اکبر بدین معنی ناطق است پس چنانچه الله بحقیقت و مرتبت مقدم است بر جمیع اسماء و ظهور و تجلی بر جمیع اسماء نموده، انسان کامل که مظهر اسم کلی الله است باید به بذات و مرتبه بر باقی جمیع مظاهر مقدم باشد بنابر اتحاد مظهر و ظاهر و متجلی و ظاهر بر باقی مظا اهر باشد پس جمیع مراتب موجودات که مظاهر اسماء الهیه اند مظهر انسان کامل باشند و حقیقت انسان مشتمل باشد بر جمیع اشیاء اشتمال الكل علی الاجزاء.^{۴۴}

حضرت امام در جایی دیگر در ارتباط انسان کامل با اسم اعظم و مصداق عینی آن می فرماید:

انسان کامل صورت اسم اعظم است بلکه حقیقت ایندو در حضرت غیب یکی است و در عالم تفرقه، از هم بحسب صورت متفرق گردند ولی باز به حسب معنی از هم متفرق نشوند و این یکی از معانی لن یفترقا حتی یرد علی الحوض می باشد. انسان کامل فانی مطلق و باقی به بقاء الله واز خود تعین و انیت و انانیتی ندارد. انسان کامل یعنی وجود مبارک علوی علیه السلام،

^{۴۲}. شرح دعای سحر، ترجمه سید احمد فهری، صص ۱۱۱ - ۱۲۳.

^{۴۳}. شرح دعای سحر، سید احمد فهری، ص ۱۰۲.

^{۴۴}. مفاتیح الاعجاز فی شرح شرح گلشن راز، ص ۲۳.

همان نقطه سر توحید است که در عالم آیه ای بزرگتر از آن وجود مبارک نیست پس از رسول ختمی مرتبت علیه السلام چنانچه در حدیث است.^{۴۵}

صاحب مقام خلافت الهی

از مهمترین ویژگیهای انسان کامل عرفان الهی، صاحب مقام خلافت الهی است.

این امر را میتوان از نص قرآن کریم فهمید. آن زمان که خلقت انسان مطرح میشود با ویژگی خلافت از آن یاد می‌گردد. انی جاعل فی الارض خلیفه.^{۴۶}

هر کدام از کلمات این آیه شریفه معانی فراوانی را می‌رساند. سخن درآئی است نه آنا این امر به دستان الهی صورت می‌گیرد و اوست که خلیفه خود را خلق نموده و خلعت خلافت را بر او می‌پوشاند.

گرچه این مقام والا و بقیه مقامات بالقوه برای همه انسانها ثابت است اما در حقیقت هر کسی را نرسد که بالفعل صاحب این مقام گردد. لذا گرچه انسانها به لحاظ خاصی نصیبی از خلافت الهی را دارا می‌باشند چه اینکه هر انسانی مظهري از صفات حق است لیکن خلافت عظاما تنها از آن انسان کامل است که متصف به جمیع صفات الهی است.

علامه حسن‌زاده آملی در مورد خلافت انسان کامل می‌گوید:

خلافت مرتبه جامع جمیع عالم هستی است. لاجرم آدم را آینه ای الهی گردانید. تا قابل ظهور جمیع اسماء باشد و این مرتبه برای انسان کامل بالفعل و برای سایرین بالقوه وجود دارد...

و انسان که خلیفه الهی است کون جامع است یعنی دارای تمام نشات و عوالم است. کون جامع بودن یعنی تمام عوالم و نشأت طبیعت، برزخ و عقل را در خود جمع کرده است. هرگز نشئه و عالمی او را از عالم دیگر باز نمی‌دارد. انسان کامل امام بشر - حیوانات - ملائکه و همه جن و انس است.^{۴۷}

در جای دیگر آمده است:

خلافت نزد عارف اقتضای حکم سلطنت ازلی ذات و صفات عالیه حق است یعنی بسط مملکت الوهی و امضای امور و حفظ مراتب وجود و سریان احکام در آنها و از آنجا که مباشرت این امور از ذات قدیم حق بدون واسطه خلیفه ای که به خلعت همه اسما آراسته شده و متمکن از تصرف در ملک و ملکوت باشد صورت نپذیرد وجود خلیفه ای در صورت و صفات مستخلف عنه لازم گردید.^{۴۸}

حضرت امام در مورد خلافت انسان کامل تعابیر بلندی دارند - ایشان در جایی در مورد خلافت می‌فرمایند:

^{۴۵}. آداب الصلاة، ص ۲۹۸.

^{۴۶}. بقره: ۳۰.

^{۴۷}. ر. ک: هزار و یک نکته، نکته ۲۶.

^{۴۸}. ر. ک: تجلی و ظهور در عرفان نظری، ص ۴۱۶.

مقام خلافت مقامی است که همه حقائق الهیه و اسماء مکنونه مخزونه در آن مقام مستجمع اند.^{۴۹} و از آنجایی که انسان کامل مستجمع جمیع اسما و صفات الهی است صاحب مقام خلافت می‌باشد. ایشان در جایی دیگر گویند:

حقیقت خلافت و ولایت ظهور الوهیت است و آن اصل وج و کمال آن است. و هر موجودی که حظی از وجود دارد از حقیقت الوهیت و ظهور آن که حقیقت خلافت و ولایت است حظی دارد و لطیفه الهیه در سراسر کائنات از عوالم غیب تا منتهای عالم شهادت بر ناصیه همه ثبت است. و آن لطیفه الهیه حقیقت وجود منبسط و نفس الرحمن و حق مخلوق به است که بعینه باطن خلافت ختمیه و ولایت مطلقه علویه است.^{۵۰} اما یثرب انسانی و مدینه نبوت در هیچ مقامی خاصی توقف ندارد از این رو حامل ولایت مطلقه علوی گردیده که تمام شئون الهی می‌باشد و سزاوار خلافت کبری حق است. بدون تردید حفظ همه عوالم و استقرار در مقام ج مع و تفصیل وحدت و کثرت از بالاترین مراتب انسانی و کامل ترین مراحل سیر آن است که حقیقت آن برای هیچ یک از اهل سلوک میسر نیست مگر برای وجود مقدس پیامبر اسلام و اولیای الهی که از مشکلات او معرفت و نور دریافت نموده و از مصباح ذات و صفات او جان خود را روشن کرده بلشند.^{۵۱}

از برخی بیانات حضرت امام ره فهمیده می‌شود که یکی از اسرار اختلاف نبوت و خلافت انبیاء و انسانهای کامل، میزان احاطه اسماء الهی بر صاحب آن اسماء است، از این جهت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله وسلم که در این میان مظهر اسم اعظم الهی است خلافت و نبوتش احاطه بر همه داشته و انبیاء در تحت لواء او، قرار می‌گیرند. حضرت امام، در یک جا خلیفه خدا را بزرگترین حجت خدا معرفی می‌کنند:

و بدان که انسان کامل از آن جهت که کون جامع و خلیفه خدا در زمین و نشانه او در همه عوالم است. کریم ترین آیات الهی و بزرگترین حجت های او است. همانا صورت انسانی بزرگترین حجت خدا است بر خلقش و اوست همان کتابی که خدایش با دست خود نوشته و اوست مجموع صورت همه جهانیان.^{۵۲}

عارف قلب عالم امکان است

همانگونه که قبلاً گفته شد انسان کامل مانند روح عالم است. لذا انسان کامل بسان قلب عالم امکان است. همچنان که در بدن انسان قلبی وجود دارد که موجب حیات اوست، انسان کامل هم قلب عالم است.

یکی از مراتب نفس ناطقه، مرتبه قلب است. در مرتبه قلب، معانی کلی و جزئی مشاهده می‌گردد. جمیع قوای روحانی و جسمانی از قلب منشعب می‌شوند و از این جهت قلب است که یک آن قرار ندارد و پیوسته در تقلب است و همواره در قبض و بسط، چنانکه مظهر او که عضو لحمانی در بنیه انسانی است در هر دقیقه چندین بار قبض و بسط دارد و یک آن آرام نیست. لذا قلب مظهر اتم کل یوم هو فی شان است.

^{۴۹}. مصباح الهدایة، ترجمه سید احمد فهری، ص ۱۰۸.

^{۵۰}. آداب الصلاة، ص ۱۴۱.

^{۵۱}. شرح دعای سحر، ص ۱۹۸.

^{۵۲}. همان، ص ۱۹۴.

حضرت امام در مورد قلب مومن عارف می گویند:

در حدیث مشهور است که : قلب المومن عرش الرحمن - و حدیث قدسی معروف است : لا یسعی ارضی و لاسمائی ولکن یسعی قلب عبدی المومن دل مومن عرش و سریر سلطنت حق و منزلگاه آن ذات مقدس، و صاحب دل ذات مقدس است . توجه به غیر حق تعالی خیانت به حق است و حب به غیرذات مقدس و خاصان او که حب اوست، خیانت است در مشرب عرفان^{۵۳}

در جای دیگر می گوید:

هیچ موجودی آینه جمال محبوب نیست مگر قلب مؤمن متصرف در قلب مومن با حق است نه نفس . کار کن در وجود او محبوب است. قلب مومن خود سر نیست هرزه گرد نیست . قلب المومن بین اصبعی الرحمن یقلبه کیف یشاء دست حق در مملکت قلب او متصرف است. تقلیب و تقلب قلب او با خود حقتعالی است.^{۵۴} آسمان و زمین خدای را در خود جای نمی دهد اما قلب انسان عارف او را جای می دهد.

حضرت علامه حسن زاده در این مورد می فرمایند:

انسان کامل قلب عالم امکان است و قلب برزخ بین ظاهر و باطن است و همه قوای روحانی و جسمانی از او منشعب و از او فیض به آنها می رسد انسان کامل که واسطه فیض است و از او به دیگر شعب قوای روحانی و جسمانی فیض می رسد جالس در حد مشترک بین عالم ملک و ملکوت است که با هر یک آن دو به وجهی مشارک است هم مانند ملائکه مطلع بر ملکوت سموات و ارض است و نصیبی از ربوبیت د ارد و هم چون بشر است که مطیع و مشرب و منکح دارد . هر چند هر انسانی را نصیبی از ربوبیت است لکن مرتبه تامه آن انسان کامل را است چنانکه عبودیت او نیز عبودیت تامه است ... این انسان کامل که قلب عالم امکان است صاحب مرتبه کن است.^{۵۵}

^{۵۳}. شرح چهل حدیث، صفحات ۴۵ - ۴۸۰.

^{۵۴}. شرح چهل حدیث، صفحات ۴۵ - ۴۸۰.

^{۵۵}. انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۲۵۶.